

ایدئولوژی سیاسی و هویت اجتماعی در ایران

...من و ملازمت آستان پیر مغان

که جام می به کف کافر و مسلمان داد

مقدمه

استدلال کلی این مقاله آن است که هویت های خالص مفاهیمی موهومند که اغلب به واسطه ایدئولوژی های کلی پرداز عصر مدرن عنوان شده اند؛ به سخن دیگر، ایدئولوژی های موردنظر در پی خالص سازی هویت قومی، ملی، مذهبی و غیره برآمده اند اما از چشم اندازی غیرایدئولوژیک و یا از چشم انداز دیالکتیک تاریخی، هویت ها همواره، ناخالص، مرکب، آمیخته، ناتمام، سیال و، گذرا و در حال بازسازی هستند و به وسیله آنچه در قالب "غیر" تصور می شود، تعیین و تشخیص می یابند. انواع ناسیونالیسم ها در عصر مدرن در پی برجسته سازی بخشی از هویت چندبخشی و چندپاره مردم برآمده اند و خصلت موزائیک گونه هویت های اجتماعی را انکار کرده اند. خالص سازی هویت، جزئی از پروژه های ایدئولوژیک بوده است: در مقابل انکار چنین پروژه هایی به مبنای بازشناسی ناخالصی و ترکیب و چند وجهی بودن کنترل ناپذیر هویت ها خواهد بود. از چشم انداز دیالکتیک تاریخی، ملیت ها و اقوام به عنوان پدیده هایی اجتماعی، همچون پدیده های دیگر مقولاتی انضمامی،

چند بعدی و مرکب اند.

اصل همبستگی حاکم بر روابط فرهنگ‌ها، تمدن‌ها و مذاهب اصل ترکیب دیالکتیکی است، از این رو تصور هرگونه هویتی به عنوان مقوله‌ای یکدست، خودمختار، ناب و خالص تصویری غیرتاریخی است؛ به عبارت دیگر چنین تصویری تنها ایدئولوژیک است که در مقام بازسازی و تحدید هویت‌ها برمی‌آید. داعیه خلوص فرهنگی، زبانی، ملی، مذهبی و قومی، محصول آگاهی کاذب است که به واسطه ایدئولوژی‌های کلی پرداز جدید مطرح شده است. از این چشم‌انداز، هویت تمدنی یا فرهنگی یا نژادی یا قومی ناب و خالص واقعیت تاریخی ندارد بلکه بر ساخته‌ای ایدئولوژیک است. به همان اندازه که داعیه خلوص نژاد واهی است، داعیه یکپارچگی و انسجام فرهنگ، دین و قومیت و تمدن نیز موهوم است. قرن بیستم شاهد پیدایش انواع ایدئولوژی‌های هویت‌ساز بود. سوسیالیسم کوشید با ایجاد چارچوب‌های تازه‌ای برای خودفهمی و هویت‌بخشی، به کردارها و زندگی سیاسی و اجتماعی مردمان تحت سیطره خود معنا و شکل ببخشد. همچنین فاشیسم در پی ایجاد هویت‌ها، خودفهمی‌ها و کردارهای اجتماعی خاص خود بود.

بنیادگرایی‌های مذهبی نیز کوشیده‌اند، انسان‌های مکتبی خاص خود را بسازند؛ همچنان که ایدئولوژی‌های ناسیونالیستی در همه جا در پی حذف "حواشی"، تقویت "مرکز" برآمده‌اند.

همه ایدئولوژی‌ها چون غیریت پردازند، هویت‌ساز نیز هستند. در سایه همین ایدئولوژی‌ها بوده است که خودفهمی‌ها و هویت‌های قومی، ملی، مذهبی و زبانی شدت یافته است. ایجاد هر هویتی در عین حال به معنی ایجاد مرز و حصار است. در نهایت هویت همچون خانه در بسته‌ای تصور می‌شود که اغیار را در آن راهی نیست. از لحاظ زمینه تاریخی، تجدد چون به یک معنا همگان را "بی‌خانمان" می‌سازد، همگان را دچار نوعی دل‌تنگی برای گذشته می‌کند که تنها در یک بعد یا بخش ایدئولوژیک خاص تبلور می‌یابد و یا "ایده‌آلیزه" می‌شود. به این معنا خودیابی و بازگشت به

خویشتن به معنی بازگشت به گذشته ای مشخص نیست بلکه معنای آن تأسیس خود و خویشتنی "جدید" است که البته نیازمند آن است تا غیر و دشمنی از آن خود بیابد و بسازد و در مقابله با آن غیر به خود هویت ببخشد.^۱ در عصر جهانی شدن، تمدن مدرن غرب "غیر" و دشمن مشترک بسیاری از ایدئولوژی های هویت پرداز بوده است. در حالی که از چشم انداز دیالکتیک تاریخی هویت ها هیچگاه قطعی و نهایی نمی شوند و همواره در حال دگرگونی هستند و موزائیک وار در هم می آمیزند و ترکیبات پیچیده ای ایجاد می کنند؛ ایدئولوژی ها در پی انسان ناب، انسان جدید شورایی، انسان صهیونیستی ناب، ایرانی ناب، مسلمان ناب و جز آن هستند. به سخن دیگر هویت سازی ها و غیرسازی ها محصول ساختارهای قدرت گفتمانی اند که هر زمان ضلعی از منشور پیچیده هویت را به زیان اضلاع دیگر برجسته می سازند. قرن بیستم به عنوان قرن ایدئولوژی ها عصر هویت سازی های پررنگ و دشمن تراشی های بزرگ بود. ایدئولوژی های مدرن همچون مذاهب دوران گذشته با تصویر شبکه پیچیده ای از خطوط هویت بخش و غیرساز، به قالب بندی انسان ها پرداخته اند. تفاوت های طبیعی جغرافیایی، مذهبی، فرهنگی، عقیدتی، ملی و... وقتی ایدئولوژیک می شوند که از آنها دوست و دشمن ساخته شود. هویت های اجتماعی اموری ذاتی نیستند بلکه در فرایند جامعه ساخته می شوند. هیچ انسانی ذاتاً مسیحی یا مسلمان، مدرن یا سنتی و ایرانی یا رومی نیست. بعلاوه هویت ها وقتی هم ساخته شوند، برخلاف انتظار ساختار قدرت گفتمانی، یکپارچه، بی تناقض و یکدست نیستند؛ و وجوه دیگر درکنار وجه بزرگ شده تداوم می یابند. به طور خلاصه هویت ها فرآورده دستگاه های گفتمانی هویت بخشند.^۲ میان ایدئولوژی و هویت سازی پیوندی تعیین کننده نهفته است. ایدئولوژی های مختلف به عنوان دستگاه های گفتمانی، از مدرنیسم گرفته تا سنت گرایی، ناسیونالیسم، سوسیالیسم، بنیادگرایی و غیره برخلاف منطق دیالکتیک تاریخی در پی تأسیس هویتی خالی از تعارض، یکپارچه و ناب و خالص بوده اند.

شرایطی که به تولید ایدئولوژی می‌انجامد، در تولید هویت و غیریت نقش اساسی دارد. شیفتگی اخیری که نسبت به ضرورت تعیین هویت پیدا شده است، خود حاکی از احساس خطری است که هویت‌های شکل گرفته پیشین را تهدید می‌کند. به طور کلی در شرایط احساس خطر، اضطراب و هجران فرایند هویت‌سازی تشدید می‌شود. در مقابل گفتمان یکسان‌ساز انسانیت یا اومانیزم، گفتمان‌های هویت‌بخش گوناگون قد علم می‌کنند. رویهم‌رفته احساس خطر و دل‌تنگی، ترس از جهانی شدن تمدن غرب و شرایط جامعه توده‌ای و احساس "بی‌سرزمینی" در ظهور ایدئولوژی‌ها و گفتمان‌های هویت‌ساز نقش تعیین‌کننده‌ای داشته‌اند.

اینک در پرتو مفاهیم و مطالب نظری بالا به تحلیل رابطه ایدئولوژی و هویت در ایران قرن بیستم و چگونگی تشکیل و تقویت اجزایی از هویت چند وجهی مردم ایران به وسیله ساختارهای گفتمانی و ایدئولوژیک می‌پردازیم. در اینجا نخست نشان می‌دهیم که مردم ایران قبل از ظهور گفتمان تجدید و ایدئولوژی‌های مدرن و دستگاه‌های دولتی هویت‌بخش، هویتی چند پارچه، چند پاره و چندگانه داشتند. سپس توضیح خواهیم داد که چگونه نخست ایدئولوژی یا گفتمان مدرنیسم پهلوی و سپس ایدئولوژی سنت‌گرای تجدید ستیز جمهوری اسلامی هر یک کوشیدند بر حسب مفروضات خود به بازسازی، یکسان‌سازی و یکدست‌سازی هویت مردم ایران بپردازند. در بخش پایانی هم نشان می‌دهیم که چگونه با افول ایدئولوژی سنت‌گرایی و ناکامی نسبی آن در تشکیل هویتی ایدئولوژیک، انواع هویت‌ها در حال حاضر در فرایند احیا و گسترش هستند.

چنانکه اشاره کردیم، هویت‌های کلی در پرتو گفتمان‌های سیاسی مسلط تعیین می‌یابند. هر گفتمانی، هویت و خودفهمی‌های فردی و جمعی را به شیوه ویژه‌ای تعریف می‌کند. از این رو فهم هویت‌های عام و تحول در آنها نیازمند تحلیل گفتمان‌های مسلط است. در ایران قرن بیستم دو گفتمان مسلط سیاسی هر یک در دوران خود در پی یکسان‌سازی هویت عمومی بوده‌اند. مدرنیسم دوران مشروطیت و عصر پهلوی در پی تشدید

هویت تک شالوده‌ای ایرانی مدرن برآمد. برعکس پس از انقلاب اسلامی، ایدئولوژی سنت‌گرایی اسلامی مسلط از طریق دستگاه‌های سلطه ایدئولوژیک خود در پی بازسازی هویتی اسلامی - ایدئولوژیک بوده است. هر دو گفتمان مورد نظر به دلایلی که مجال طرح آنها در اینجا نیست در متن دغدغه‌های عصر تجدد و یا در واکنش به آنها پدید آمده‌اند و به عنوان ایدئولوژی‌های سراسری خواستار تأسیس هویتی سراسری و عمومی در سطح جامعه بوده‌اند. برعکس در دوران قاجار که به طور کلی می‌توان از آن به عنوان عصر ماقبل مدرن سخن گفت، نوع گفتمان مسلط یعنی گفتمان پاتریمونیالیسم سنتی خواستار ایجاد هویتی سراسری نبود بلکه خود وجود هویت‌های پراکنده و متنوع قومی، قبیله‌ای، فرهنگی، مذهبی، محلی و غیره در استقرار گفتمان پاتریمونیالیسم سنتی نقش اساسی داشت.

پاتریمونیالیسم سنتی و هویت‌های پراکنده

چنانکه اشاره شد پاتریمونیالیسم سنتی گفتمان سیاسی مسلط در ایران پیش از ظهور فشارها و فرایندهای برخاسته از تجدد غربی بود که در نهایت در قالب جنبش اصلاحات دوران قاجار و نهضت مشروطیت تجلی نمودند. گفتمان پاتریمونیالیسم قاجار گفتمان سلطنتی - مذهبی خاصی بود که باتوجه به اجزاء تشکیل دهنده طبقه حاکمه در آن عصر یعنی ایل قاجار، دربار سلطنتی، اشراف درباری و روحانیت صاحب قدرت تکوین یافته بود. از چشم‌انداز مقوله هویت، مفهوم "رعیت" مهمترین مقوله یا شالوده هویت به شمار می‌رفت. با این حال، مفهوم رعیت بیشتر جنبه غیر ایجابی داشت زیرا در درون آن انواع هویت‌های پراکنده، موجود و متصور بود و در عین حال هیچ یک از اهمیت ایدئولوژیکی برخوردار نبود. دلیل اصلی این وضع را باید در این نکته دید که گفتمان پاتریمونیالیسم سنتی در اساس به صرف اقتدار مطلق و اطاعت مطلقه به شیوه‌ای پدرسالارانه و یا شبه تئوکراتیک تأکید می‌گذاشت. از این رو رعیت، چیز یا کس دیگری جز مطیع مطلق نبود و از حیث سیاسی هویت یا هویت‌های "دیگرش" اهمیتی نداشت. از آنجایی که

فرهنگ پاتریمونیالیسم توانایی اتباع برای زندگی مدنی و جمعی را به حداقل کاهش می‌داد، نیازی نیز به هویت‌های جمعی و عام وجود نداشت. بعدها در اندیشه نخستین روشنفکران ایرانی در اواخر قرن ۱۹ بود که در مقابل مفهوم رعیت از مفهوم ملت ایران به عنوان هویتی جدید سخن به میان آمد.

چنانکه اشاره شد، میان پاتریمونیالیسم سنتی و پراکندگی در هویت‌ها پیوند نزدیکی برقرار بود. در غیاب ایدئولوژی به معنای مدرن تعدد و پراکندگی در هویت از حیث قومی - فرهنگی، مذهبی، زبانی و غیره تداوم داشت. طبعاً تنوع جغرافیایی و قومی در پراکندگی و تنوع هویت‌ها مؤثر بود. شرایط جغرافیایی سرزمین ایران از دیرباز موجب پیدایش جماعات نسبتاً دورافتاده و پراکنده و درخود فرو بسته‌ای شده بود. درعین حال تاریخ ایران شاهد حملات اقوام و قبائل مختلف و ترکیب آنها با اقوام ایرانی بوده است. همچنین در قرن نوزدهم حدود نیمی از جمعیت ایران را ایلات و عشایر تشکیل می‌دادند. ترکیب پیچیده قومی جمعیت ایران حاصل حضور گروه‌های قومی عمده‌ای به ویژه فارس‌ها، ترک‌ها، کردها، گیلک‌ها، اعراب، ارمنی‌ها، یهودی‌ها، ترکمان‌ها و بلوچ‌ها بود.^۲ بعلاوه بخش عمده‌ای از زندگی اجتماعی در قالب سازمان‌های خویشاوندی ایلی و عشیره‌ای ادامه داشت. سازمان اجتماعی ایل و عشیره موجب تداوم احساس هویت ایلی و تعلق به عشیره می‌شد و این خود از پیدایش هویت گسترده در سطح "ملی" جلوگیری می‌کرد. یکی از شیوه‌های رایج ساختار قدرت پاتریمونیال در ایران نقل و انتقال ایلات و عشایر و جابه‌جایی مستمر آنها و در نتیجه ایجاد پراکندگی بیشتر و بیشتر و شعبه‌های فزاینده‌ای از ایلات و عشایر بود. تنوع مذهبی جمعیت ایران نیز همواره چشمگیر بوده است. گرچه سیاست‌های صفویان موجب گسترش جمعیت شیعه مذهب و نقصان اهل سنت و جماعت شد، با این حال ترکیب و تنوع مذهبی (شیعه، سنی، مسیحی، یهودی، زرتشتی و غیره) تا حدی در پراکنده‌سازی هویت همچنان مؤثر بود. همچنین باتوجه به ترکیب و تنوع پیچیده ساختار قومی، تنوع زبانی و فرهنگی چشمگیری وجود داشت که باز هم بر پراکندگی هویت

اجتماعی می‌افزود. تکلم به زبان‌های فارسی، ترکی، کردی، ترکمنی، عربی، عبری و ارمنی و نیز وجود لهجه‌های مختلف در برخی زبان‌ها خود نمود دیگری از پراکندگی در هویت بود. به طور کلی هویت‌های پاره پاره اجتماعی و قومی و دینی و زبانی هم به تداوم ساختار قدرت پاتریمونیالی کمک می‌کرد و هم به واسطه آن ساختار تداوم می‌یافت. بعلاوه قطعات تشکیل‌دهنده جامعه ایرانی همواره در حال ستیز و کشمکش بودند. به ویژه ایلات و عشایر همواره در حال نزاع و رقابت و درگیری به سر می‌بردند. حتی فرقه‌های مذهبی و صوفیانه در محلات مختلف شهرها با یکدیگر در کشاکش بودند. اختلاف و نزاع شیعه و سنی به عنوان دو گروه مذهبی بزرگ یکی از ابعاد اصلی کشمکش‌های اجتماعی را تشکیل می‌داد. هرچند هر دو گروه نیز در درون خود به واسطه عوامل مختلف، دچار پراکندگی و تنوع بودند. بدین سان پراکندگی در هویت و در خود فروبستگی جماعات و فقدان علقه‌های همبستگی در فراسوی هویت‌های محدود و کوچک، ویژگی اصلی جامعه ایران در دوران سلطه پاتریمونیالی بود.^۵ در یک کلام، هویت‌های خرد و ریز و قطعه قطعه و پراکنده ویژگی برجسته جامعه ایران بود و در غیاب یک ایدئولوژی هویت بخش سراسری و یکسان ساز، به تداوم ساختار قدرت پاتریمونیالی کمک می‌کرد. تنها در عصر مشروطیت و دوران پهلوی بود که گفتمان لازم برای شکل‌گیری هویت سراسری در چارچوب مفهوم ملت ایرانی فراهم آمد.

مدرنیسم پهلوی و هویت ملی ایرانی

گفتمان مدرنیسم پهلوی با تاکید بر مضامینی چون توسعه و نوسازی به شیوه اروپایی، ناسیونالیسم ایرانی، مدرنیسم فرهنگی، عقلانیت مدرن، سکولاریسم و جز آن، در پی تأسیس هویت سراسری برای "ملت ایران" و تضعیف هویت‌های پراکنده و پاره پاره دوران پیش بود. چنین هویتی طبعاً می‌بایست در درون چارچوب "دولت ملی مدرن" شکل بگیرد. ناسیونالیسم ایرانی به عنوان هویتی فراگیر می‌بایست بر فراز همه

هویت های مادون ملی گسترش یابد. به طور طبیعی پیشینه گفتمان مدرنیسم به این معنا به اندیشه های نخستین نسل روشنفکران ایرانی در اواخر سده نوزدهم بازمی گردد که ستایشگر تجربه دولت ملی در اروپا بودند. هم آنان بودند که مفهوم ملت را در معنای مدرن اروپایی آن به تدریج جانشین مفهوم سنتی "رعایا" ساختند. از جمله پیشگامان در این حوزه باید از آخوندزاده، طالبوف و به ویژه آقاخان کرمانی نام برد. در این گفتمان، زبان فارسی به عنوان رشته پیوند ملت ایرانی در طی تاریخ اهمیت خاصی پیدا می کند. در همین رابطه، در واقع تاریخ پیش از اسلام ایران نیز از چشم انداز گسترش هویت ایرانی در مقابل دیگر هویت ها در مرکز توجه روشنفکران قرار گرفت و در عوض تجربه تاریخی ایران در دوران پس از اسلام تحقیر شد.^۶

روشنفکران نسل اول به درجات مختلف بر ضرورت زدودن هویت ایرانی از زنگارهایی که در طی تاریخ آن را فرا گرفته است، تأکید داشتند. زبان فارسی، نژاد آریایی و مذهب زرتشت در نزد برخی روشنفکران تندروتر سه پایه اصلی هویت از دست رفته ملت ایران به شمار می آمدند. سرزمین ایران نیز چارچوب جغرافیایی طبیعی هویت ملی ایرانیان را تشکیل می داد. در گفتمان هویت ملی، هر ایرانی در هر گوشه دورافتاده ای از این سرزمین باید با ایرانی دیگر در گوشه دورافتاده دیگری احساس همبستگی و هویت کند و در عین حال با همسایگان نزدیک خود در فراسوی مرزهای ملی احساس بیگانگی داشته باشد. در این میان باید همه تعلقات هویت بخش دیگر رنگ ببازند و یا بی معنا شوند. در نتیجه اقوام مختلف ساکن در سرزمین ایران همگی "ایرانی" به شمار می آیند و هویت های دیگرشان از حیث تعلق ملی بی اعتبار می شود.

مدرنیسم پهلوی در پرتو چنین گفتمان روشنفکرانه ای تکوین یافت که پیش و پس از انقلاب مشروطه در فضای ایران طنین انداز شده بود. یکی از عناصر هسته ای گفتمان روشنفکری و مدرنیسم پهلوی، ناسیونالیسم ایرانی یعنی کوشش برای برقراری هویت ملی ایرانی در سراسر جامعه

پرتکثر ایران بود.

در واقع از چشم اندازی وسیع تر ناسیونالیسم ایرانی خود جزئی از طرح کلی تر تجدد و ترقی ایران به شمار می رفت که از جانب اکثریت روشنفکران ایرانی در طی سال های جنگ جهانی نخست پیگیری می شد. هدف بسیاری از این روشنفکران، احیای فرهنگ و زبان و هویت ایرانی به مفهوم خاص آن بود. از این رو میراث فرهنگی ایران باستان و ادبیات فارسی ستایش می شد و همچنین بر ریشه آریایی نژاد ایرانی تاکید می ورزیدند و در مقابل، بخش اسلامی تاریخ و تجربه تاریخی ایران تحقیر می شد. به سخن دیگر، ملیت و هویت ملی در مقابل اسلام و هویت اسلامی، کانون گفتمان مدرنیسم روشنفکران عصر پهلوی را تشکیل می داد.^۷ از این رو بر ضرورت گسترش زبان فارسی در سراسر کشور و در بین همه اقوام ساکن در ایران انگشت گذاشته می شد. یکی از متون رسمی اولیه در این زمینه نطق محمدعلی فروغی در مراسم تاجگذاری رضاشاه بود که آشکارا بر تداوم هویت و ملیت ایرانی در طی تاریخ طولانی این کشور تاکید ورزید. در همین جهت کلی اقدامات و سیاست های لازم برای تحکیم هویت ملی ایران (از جمله تغییر تقویم و ترویج واژگان فارسی، سرمایه گذاری در پژوهش در تاریخ و ادبیات ایران و غیره) صورت گرفت. آنچه از لحاظ تاریخی و فرهنگی غیر ایرانی به شمار می آمد، به طور رسمی نفی شد و قدرت دولتی برای پیشبرد گفتمان ناسیونالیستی جدید از هر سو به کار افتاد. به سخن دیگر، این گفتمان مبنای اصلی ایدئولوژی سیاسی دولت پهلوی را تشکیل می داد؛ می بایست به یاری قدرت و ایدئولوژی دولتی، هویت یکپارچه ای به نام ملیت ایرانی از درون خرده ریزهای هویتی موجود و برفراز آنها تشکیل شود. به سخن دیگر میان آنچه در آئینه ایدئولوژی رسمی به عنوان ایده آل ظاهر می شد با آنچه در صحنه موجود جامعه مشهود بود، در واقع تفاوت آشکاری وجود داشت. در این ایده آل، همه تفاوت های هویت بخش پیشین می بایست در درون هویتی یگانه و یکپارچه ادغام شوند. به طور خلاصه کوشش در راه تشکیل ملت و ملیت و هویت ملی در ایران عصر پهلوی

براساس گسترش زبان فارسی و احیای تاریخ و هویت تاریخی ایران و تجدید فرهنگ کهن، ساختار هویتی تازه‌ای در جامعه ایران فراهم می‌آورد که بدین شیوه، پیشینه‌ای در گذشته نداشت و عناصر و اجزای ناهمخوان و ناجور با چنین ساختاری را بیرون می‌افکند و ناچیز می‌شمرد. به طور طبیعی هویت اسلامی یکی از همین عناصر و اجزا به شمار می‌آید. تکیه‌گاه تاریخی هویت ایرانی جدید نیز در کلیت "تمدن ایرانی" جستجو می‌شود.

گفتمان سنت‌گرایی ایدئولوژیک و هویت اسلامی

سنت‌گرایی ایدئولوژیک در واکنش به مدرنیسم پهلوی پیدا شد و توسط برخی روشنفکران مذهبی و روحانیان به عنوان ضدگفتمان مدرنیسم مطرح شد. از لحاظ اجتماعی سنت‌گرایی ایدئولوژیک بازتاب علائق و ارزش‌های طبقات رو به افول جامعه سنتی بود که از فرایند نوسازی به سبک غربی آسیب‌هایی دیده بودند. از سوی دیگر پیدایش جامعه توده‌ای به واسطه نوسازی در عصر پهلوی، زمینه مساعدی برای پذیرش و گسترش سنت‌گرایی ایدئولوژیک فراهم می‌ساخت. به طور کلی این گفتمان فرآورده فشارهای تجدد و زوال جامعه سنتی بود که احساسی از ترس و ناامنی در بین شئون و طبقات سنتی ایجاد می‌کرد. سنت‌گرایی ایدئولوژیک، جهان مدرن و شیوه زندگی دموکراتیک را به عنوان "غیر" و دشمن اصلی خود قلمداد کرده و به مظاهر مختلف تجدد غربی از جمله ناسیونالیسم تاخته است.^۱ هدف اصلی این گفتمان در حوزه هویت، گسترش بخشیدن سراسری به پاره هویت اسلامی و تحقیر یا تضعیف هویت ملی به مفهوم مورد نظر در مدرنیسم پهلوی بوده است. تفسیر خاص آن نیز از هویت اسلامی فردی زمینه را برای ایجاد مسلمانی مطیع و تابع اقتدار روحانیت فراهم ساخته است. از سوی دیگر نفس تاسیس حکومت جمهوری اسلامی در معنای شیعی آن، یعنی بر طبق نظریه سیاسی تشیع، متضمن فرض وحدت و یگانگی در هویت اسلامی و نفی و انکار انواع دیگر هویت‌های موجود بوده است. بدین سان همان کاری که گفتمان افراطی ناسیونالیسم

مدرنیستی برخی روشنفکران عصر مشروطیت و پهلوی با هویت اجتماعی می‌کرد، اینک گفتمان سنت‌گرایی به شیوه دیگری انجام می‌داد. بعلاوه پس از آنکه سنت‌گرایی ایدئولوژیک به عنوان گفتمان مسلط، قدرت دولتی را تقریباً به شیوه‌ای سراسری تسخیر کرد، با بهره‌گیری از ابزارهای قدرت و دستگاه‌های ایدئولوژیک خود، سیاست‌ها و اقدامات مختلفی را برای اسلامی کردن سراسری جامعه، تهذیب اخلاقی و فرهنگی، سامان دادن به شیوه زندگی عمومی و خصوصی برحسب ارزش‌های ایدئولوژیک خود و بسط "هویت اسلامی" در حوزه‌های مختلف فرهنگ و اجتماع اعمال کرد. بدین سان سنت‌گرایی ایدئولوژیک با کوشش در راه احیای سنت‌های اسلامی و شیعی در مقابل‌گرایی‌های جهان مدرن و هویت‌های ملی و غیردینی جدید، از انضباط اجتماعی، وحدت و یکسان‌سازی فرهنگی و هم‌نوایی فکری و اجتماعی در قالب هویت سراسری مورد نظر خود حمایت کرده است. گفتمان سنت‌گرایی ایدئولوژیک کوشیده است تا انسان و جامعه را به شیوه‌ای ضدلیبرالی براساس ارزش‌های سنتی و دینی تعریف و بازسازی کند. اقدامات مختلفی از قبیل برقراری پوشش اجباری برای زنان، نظارت و کنترل بر مدارس و آموزشگاه‌ها، گزینش ایدئولوژیک کارگزاران و کارمندان عمومی، بازخوانی تاریخ برحسب علائق ایدئولوژیک، نفی و منع ایدئولوژی‌ها و گرایش‌های فکری "غیراسلامی" و... کوشش‌های مختلفی در راه یکسان‌سازی هویت اجتماعی سراسری در قالب ایدئولوژی و نفی و انکار تنوع‌های هویتی موجود، به شمار می‌روند. برطبق ایدئولوژی انقلابی، هویت اسلامی در تقابل با "غیر" آن یعنی "غرب"، تعیین‌کننده خاص خود را پیدا می‌کند. از این رو تداوم کشمکش نظری با غرب یا غرب‌ستیزی لازمه تداوم هویت بر ساخته ایدئولوژی انقلاب اسلامی بوده است.

با این حال، خودفهمی و هویت ایدئولوژیک‌ای که پس از انقلاب دستگاه‌های فکری و ایدئولوژیک دولتی در پی تاسیس و بسط آن بوده‌اند، مواجه با محدودیت‌های اساسی در راه پیشرفت خود بوده است. از این رو، می‌توان مراحل را در گفتمان ایدئولوژیک هویت پرداز در تاریخ جمهوری

اسلامی مشخص کرد. مرحله اول که همان مرحله اساسی در تأسیس هویت سراسری اسلامی به شیوه‌ای ایدئولوژیک است، در دهه اول انقلاب و دوران جنگ تداوم یافت. در مرحله دوم از اواخر دهه ۱۳۶۰ تا اواسط دهه ۱۳۷۰ برخی تحولات گفتمانی به منظور بازاندیشی در ایدئولوژی مستقر در دوره اول صورت پذیرفت. سرانجام در مرحله سوم که می‌توان آغاز آن را از سال ۱۳۷۶ در نظر گرفت، هویت اسلامی در مفهوم ایدئولوژیک آن دچار بحران اساسی شده و در خلاء فزاینده ناشی از زوال آن، شمار کثیری از هویت‌های غیرایدئولوژیک در حال گسترش بوده و فعلیت آشکارتری یافته‌اند.

چنانکه اشاره شد، در مرحله اول ایدئولوژی انقلاب اسلامی پس از قبضه کامل قدرت دولتی به وسیله گروه‌های اسلام‌گرا و روحانیت و حذف گروه‌ها و گرایش‌های غیراسلامی یا غیربنیادگرا از عرصه قدرت دولتی، با به کارگیری دستگاه‌های ایدئولوژیک دولتی به القای هویت و خودفهمی اسلامی در معنای ایدئولوژیک و سیاسی آن در مقیاسی گسترده دست زد؛ و مفاهیمی چون ملت مسلمان، امت اسلامی، جمهوری اسلامی، وحدت امت و غیره به عنوان چارچوب اصلی هویت بخشی مطرح شدند. در نتیجه، عرصه عمومی برای تجلی هویت‌ها و خودفهمی‌های دیگر هرچه تنگ‌تر می‌شد. هویت‌سازی اسلامی به ویژه در قالب اصول مرام‌نامه حزب جمهوری اسلامی به عنوان حزب مسلط شکل می‌گرفت. با بسط فرمالیسم مذهبی در عرصه عمومی و سیاسی و در سطح ادارات دولتی، مدارس، دانشگاه‌ها، کارخانه‌ها و دیگر مراکز عمومی، هدف اصلی سیاست عمومی و اجتماعی حزب جمهوری اسلامی و حکومت اسلامی به طور کلی کوشش در راه هویت‌سازی اسلامی و گسترش خودفهمی مذهبی - سیاسی شد. به طور طبیعی در این میان تاریخ و فرهنگ و ادبیات و زبان و میراث تمدن ایرانی به معنایی که در عصر پهلوی به عنوان عناصر اصلی ملیت و هویت ملی مورد تأکید واقع شده بود، آشکار و پنهان مورد تحقیر قرار می‌گرفت. در واقع، فرهنگ روحانیت و تشیع به واسطه تسلط بر قدرت دولتی بدین سان در سطح عمومی جامعه و فرهنگ انتشار می‌یافت. در تکوین گفتمان سنت‌گرایی

ایدئولوژیک به طور طبیعی نهایت استفاده از مخازن سمبلیک مذهب شیعه و تاریخ تشیع و فکری شیعی به عمل آمده است.

برخی از زمینه های زوال تدریجی هویت و خودفهمی سراسری ایدئولوژیک اسلامی به مبنای بالا در دوران بعد از جنگ شکل گرفت. در دوران سازندگی کوشش هایی برای تطبیق با دست کم برخی از فرایندهای جهانی صورت پذیرفت. به ویژه در حوزه سیاست های اقتصادی چرخش چشمگیری رخ داد، یکی از انگیزه های اصلی در این چرخش ضرورت بازسازی کشور پس از جنگ و ترمیم وجهه بین المللی ایران بود. لازمه چنین چرخشی، تعدیل در اقدامات پیشین که برای گسترش هویت سراسری ایدئولوژیک انجام شده بود صورت گرفت و از همین رو بین گرایش سیاسی جدیدی که در پیرامون سیاست سازندگی پدیدار شده بود با گرایش روحانیت مسلط که نماینده اصلی ایدئولوژی اسلامی به شمار می رفت، اختلافات و کشمکش هایی پیش آمد. اختلاف نظر معروف بین دو طرف بر سر تعهدگرایی و تخصص گرایی، یکی از نشانه های اختلاف در تعبیر خودفهمی و هویت سیاسی بود. بر اساس استدلال جناح راست، تخصص گرایی موجب غرب گرایی و گرایش های ضد ارزشی، و تهاجم فرهنگی و در نهایت زوال هویت و خودفهمی اسلامی مردم می شود. در مقابل برای اجرای مواضع گرایش سیاسی جدید، در زمینه ضرورت گسترش روابط با غرب و با نظام اقتصاد جهانی، نیازمند برخی تجدیدنظرهای اساسی در ایدئولوژی سنت گرایی و در هویت بخشی و خودفهمی ایدئولوژیک به مفهوم رایج در دهه پیش بود.

شکاف و فاصله میان هویت و خودفهمی ترسیم شده در ایدئولوژی انقلاب و خودفهمی ها و هویت هایی که به دلایل مختلف در حال شکل گیری بوده اند، به تدریج ابعادی بحرانی به خود گرفته است. این دلایل از یک سو به ضعف هویت سازی اسلامی در داخل و مقاومت اشکال گوناگون هویت ها در مقابل آن و از سوی دیگر به گسترش پیوندهای فرهنگی و اجتماعی به واسطه پیشرفت فرایندهای جهانی شدن باز می گردد. تحولات دوران سوم

پس از ۱۳۷۶ موجب شد تا عرصه عمومی و ساختارهای ارتباطی بر روی دیگر هویت‌ها و خودفهمی‌های نهفته در پس‌رادی هویت رسمی گشوده شود. بدین سان، گفتمان سنت‌گرایی ایدئولوژیک در حوزه هویت‌سازی و خودفهمی به نحو بی‌سابقه‌ای دچار بحران شد. یکی از مضامین اصلی جنبش اصلاحات و جامعه مدنی و مردمسالاری دینی، شناسایی نسبی هویت‌ها و خودفهمی‌های متکثر و مقابله با هویت‌سازی ایدئولوژیک و فراگیر بوده است. گفتمان دموکراتیک در مقابل هویت و خودفهمی ایدئولوژیک، بر تکثر و پراکندگی هویت‌ها تأکید بیشتری گذاشته است.

به طور خلاصه، در سال‌های اولیه انقلاب خودفهمی و هویت ایدئولوژیک - سیاسی اسلامی به واسطه عوامل مختلف به ویژه بسیج سیاسی و عملکرد دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت گسترش یافت و به عنوان شالوده اصلی در هویت، هویت‌های متکثر و پراکنده را در جایگاه "غیریت" قرارداد.

دولت جمهوری اسلامی به عنوان دولتی ایدئولوژیک یا "مکتبی" از آغاز استقرار خود با طرح مفهوم ایده‌آل "انسان متعهد و مکتبی" در پی پرورش انسانی بود که همه هویت‌ها و خودفهمی‌هایش در پرتو هویت ایدئولوژیک اش محو و بی‌رنگ شود. از لحاظ شیوه کار، دولت جمهوری اسلامی با ایجاد تمرکز در قدرت سیاسی، همه مراکز اقتدار و قدرت دیگری را که می‌توانست مردم را بر حول هویت‌ها و خودفهمی‌های دیگر بسیج و سازماندهی کند، مطیع ساخت. بدین سان حوزه عمومی جامعه صرفاً عرصه ظهور هویت ایدئولوژیک شد و در عین حال کارگزاران ایدئولوژی اسلامی در عرصه‌های مختلف در پی تحریم هویت‌ها و خودفهمی‌های دیگر و یا دست‌کم جلوگیری از تشکیل کردارهای سیاسی و اجتماعی براساس آن خودفهمی‌ها برآمدند.

اما در دهه دوم انقلاب ساختارهای هویت و خودفهمی به واسطه عوامل گوناگون دچار دگرگونی چشمگیری شدند و با ضعف و زوال تدریجی در ساختار هویت و خودفهمی ایدئولوژیک، گرایش فزاینده‌ای به

ظهور انواع هویت‌ها و خودفهمی‌های دیگر از جمله هویت‌های ملی، محلی، قومی، طبقاتی، سنی، جنسی و غیره پدیدار شده‌اند. امروزه خودفهمی نسلی و سنی در قالب مقولهٔ جوانان، نسل جوان و مسائل و مشکلات آنان وضوح بیشتری یافته است. همچنین در سایهٔ گسترش جنبش‌های زنان، هویت جنسی زنان از گفتمان ایدئولوژیک استقلال‌بیشتری پیدا کرده است. خودفهمی‌های طبقاتی در قالب جنبش‌ها و حرکت‌های طبقاتی مثل (کارگران و یا معلمان) نیز تعین بیشتری یافته است. همچنین نشانه‌های فزاینده‌ای از گسترش هویت‌های قومی، محلی، فرهنگی، زبانی و مذهبی و فرقه‌ای در سال‌های اخیر به چشم می‌خورد. چنانکه اشاره شد، برخی عوامل اصلی در کثرت‌گرایی هویتی به این معنا موثرتر بوده‌اند: از جمله باید از بحران دولت ایدئولوژیک در امر استقرار هویت ایدئولوژیک؛ خلاء ناشی از زوال آن هویت؛ تحولات ساختاری در جامعه و اقتصاد و فرهنگ (از جمله گسترش شهرنشینی، صنعتی شدن، مهاجرت، گسترش سرمایه‌داری تجاری، گسترش آموزش و تحرک طبقاتی)؛ و تحولات اجتماعی و فرهنگی ناشی از انقلاب ارتباطات و اطلاعات و فرایند جهانی شدن نام برد.

نتیجه‌گیری

چنانکه دیدیم تجربه هویت‌سازی در ایران قرن بیستم نشان می‌دهد که هویت‌های ناب در مقام مقایسه با واقعیت پراکندگی، چندگانگی و پارگی هویت‌ها، مقوله‌ای موهوم و بر ساخته‌ای ایدئولوژیک‌اند. از چشم‌انداز دیالکتیک تاریخ لایه‌های گوناگون هویت‌ها در هم می‌آمیزند و آمیزه‌های گوناگون ایجاد می‌کنند. پس اگر هویت‌سازی ناب و خالص فرآورده‌های ایدئولوژیک باشد، در آن صورت با افول و زوال ایدئولوژی‌ها، تنوع و چندگانگی هویت‌ها بروز می‌یابد.

قرن بیستم قرن پیدایش و گسترش انواع ایدئولوژی‌های هویت‌ساز بود. هویت‌سازی‌های پرنرنگ و دشمن‌تراشی‌های بزرگ، فرآورده ایدئولوژی‌های بزرگ و سراسری بود. در مقابل، امروزه تا آنجایی که

فرایند جهانی شدن به زوال علائق ایدئولوژیک و گسترش علائق اقتصادی می انجامد، زمینه برای زوال هویت های ایدئولوژیک سراسری و ظهور پراکندگی ها و پارگی های واقعی در هویت به شیوه فزاینده ای فراهم می شود.

پی‌نوشت:

1. Cf. Modan Sarup, Identity, culture and the postmodern world. Edinburg, 1996.
۲. یکی از دعاوی اصلی اندیشمندان پساساختگرا، نفی سراسری یگانگی و انسجام هویت فردی است. براساس استدلال آنها، سوژه از چندین سوژه تودرتو و متعارض ساخته شده است. برطبق تحلیل ژاک لاکان، روانکاو فرانسوی، ناخودآگاه فرد بیانگر سوژه چندپاره‌ای است که هویتی متکثر و تغییرپذیر دارد. در واقع امر سوژه چند پاره و هویت چندگانه است، درحالی که ایدئولوژی این حقیقت را از سوژه آگاه پنهان می‌سازد و در نتیجه، وی احساس کلیت و دعوت و هویت یگانه پیدا می‌کند. از این دیدگاه نه تنها سوژه چند پاره است بلکه تولید آن اساساً بستگی به کاربرد زبان دارد. ورود به عالم زبان شرط خودآگاهی، در خودفهمی است و در طی همین فرآیند است که ناخودآگاه تأسیس می‌شود.
۳. ر.ک چارلز عیسوی، تاریخ اقتصاد ایران، ترجمه یعقوب آژند، گستره، ۱۳۶۲.
۴. ر.ک به امان اللهی بهاروند، کوچ نشینی در ایران، آگاه ۱۳۶۷.
۵. ر.ک: ان. لمبتون، نگاهی به جامعه اسلامی در ایران، ترجمه یعقوب آژند، نشر مولی، ۱۳۶۰.
۶. ر.ک: فریدون آدمیت، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، نشر پیام، ۱۳۵۷.
۷. ر.ک: ریچارد کاتم، ناسیونالیسم در ایران، انتشارات کویر، ۱۳۷۱.
- ۸- برای تفصیل بیشتر ر.ک. به کتاب نگارنده: دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران: دوره جمهوری اسلامی، نگاه معاصر ۱۳۸۰، صص ۱۲۷-۱۱۷.